

فروردین ۱۴۰۱، دوره ۱۵، شماره پیاپی ۷۱، صفحات ۶۶-۵۱

DOI: ۱۰.۲۲۰۳۴/bahareadab.۲۰۲۲.۱۵.۶۰۷۶

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: مرگ تجربه‌ای است که در حیطه دیگر تجربیات انسانی نمیگنجد. به همین دلیل انسانها در برابر آن واکنشهای متفاوت و گاه متضادی نشان داده و داوریهایی گوناگونی درباره آن نموده‌اند. شعر فارسی در همه گونه‌های خود، راوی احساسات و اندیشه‌هایی بوده- است که شاعران فارسی در مواجهه با مرگ و زندگی داشته و دارند. در این پژوهش دیدگاه، برداشت و مواجهه ۹ تن از شاعران معاصر (شهریار، فریدون توللی، احمد شاملو، سیاوش کسرایی، نصرت رحمانی، نادر نادرپور، محمدرضا شفیعی-کدکنی، حسین منزوی و قیصر امین‌پور) در مورد مرگ مورد واکاوی قرار میگیرد.

روش مطالعه: این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی و براساس داده‌یابی کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان میدهد مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی در اشعار این شاعران عبارتند از: مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی، مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی، برداشت عاشقانه از مرگ، مرثیه‌سرایی، حسرت بر ناپایداری زندگی و گذر عمر، آرزوی جاودانگی، و استفاده نمادین از مرگ برای انتقادهای اجتماعی و سیاسی.

نتیجه‌گیری: بیشترین شواهد و نمونه‌های شعری در میان این هفت دسته، متعلق به دسته مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی است. دلایل عمده مرگ‌ستایی در این اشعار رهایی از تعلقات دنیوی، امر شهادت، تسلیم در برابر مرگ، رهایی از اندوه و مشکلات زندگی، و بیهوده انگاشتن زندگی است. همچنین بیشترین پیوند میان عشق و مرگ در آثار شهریار، نصرت رحمانی، نادرپور و منزوی وجود دارد که در این میان منزوی سرآمد است. در اشعار این شاعران هر کجا که مرگ چهره‌ای مثبت داشته و مورد ستایش قرار گرفته است، با مفهوم مقدس شهادت پیوند خورده است و یا اینکه دلایلی معنوی و مذهبی مانند ترک تعلقات دنیوی در کار بوده است. بخشی از چهره مثبت مرگ نیز در نگاه این شاعران بویژه توللی و رحمانی، به دلیل بیهوده و فاقد ارزش انگاشتن زندگی و راهی برای رهایی از انبوه مشکلات روزگار است. همچنین علت اصلی ارائه چهره منفی از مرگ، هراس از آن و حسرت بر ناپایداری زندگی است.

تاریخ دریافت: ۲۷ آبان ۱۳۹۹
تاریخ داوری: ۳۰ آذر ۱۳۹۹
تاریخ اصلاح: ۱۴ دی ۱۳۹۹
تاریخ پذیرش: ۲۹ بهمن ۱۳۹۹

کلمات کلیدی:

مرگ، زندگی، شعر معاصر، شهادت، مرگ‌اندیشی.

* نویسنده مسئول:

Bt_Fam12688@yahoo.com

۴۲۶۲۱۹۰۱ (۵۵۱) ۰۹۸



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The components of mortality in the contemporary poetry

F. Mashayekh Kandeskola, B. Fakhraslam*, M. Norouz, A. Shabani

Department of Persian Language and Literature, Neishabour Branch, Islamic Azad University, Neishabour, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: ۱۷ November ۲۰۲۰

Reviewed: ۲۰ December ۲۰۲۰

Revised: ۰۳ January ۲۰۲۱

Accepted: ۱۷ February ۲۰۲۱

KEYWORDS

Death, life, contemporary poetry, martyrdom, death of thought

*Corresponding Author

✉ Bt_Fam12688@yahoo.com

☎ (+۹۸ ۵۵۱) ۴۲۶۲۱۹۰۱

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Death is an experience that does not fall into the realm of human experience. For this reason, humans have reacted differently and sometimes contradictory to it and have made different judgments about it. Persian poetry in all its forms has been the narrator of feelings and thoughts that Persian poets have had and still have in the face of life and death. In this research, the views, perceptions and encounters of ۹ contemporary poets (Shahriyar, Fereydoun Tolli, Shamloo, Siavash Kasraei, Nosrat Rahmani, Nader Naderpour, Shafiei Kadkani, Hossein Manzavi, and Qaisar Aminpour) on death are analyzed.

METHODOLOGY: This research has been done by descriptive-analytical method and based on library data retrieval.

FINDINGS: The research findings show that the components of mortality in the poems of these poets are mortality and aversion to death, mortality and mortality, romantic perception of death, mourning, longing for the instability of life and the passage of life, desire for immortality, and political symbolic use of death.

CONCLUSION: The most evidence and examples of poetry among these seven categories belong to the category of mortality and mortality. The main reasons for mortality in these poems are liberation from worldly attachments, martyrdom, submission to death, liberation from the sorrows and problems of life, and the futility of life. Also, there is the most connection between love and death in the works of Shahriyar, NosratRahmani, Naderpour and Manzavi, among which Manzavi is prominent. In the poems of these poets, wherever death has a positive face and is praised, it is associated with the sacred concept of martyrdom, or that there are spiritual and religious reasons such as abandoning worldly belongings. Part of the positive face of death in the eyes of these poets, especially Tully and Rahmani, is because of the futility and lack of value in life and a way to get rid of the many problems of the time. Also, the main reason for presenting a negative image of death is fear of it and regret for the instability of life.

DOI: [۱۰,۲۲۰۳۴/bahareadab.۲۰۲۲,۱۵,۱-۷۶](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2022.15.1.77)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 ۲۸	 ۳	 ۰

مقدمه

مرگ مقوله‌ای است که همواره فکر بشر را به خود مشغول داشته است. هر انسانی، فرای دین و مذهب، به چرایی و چگونگی مرگ می‌اندیشد و در ذهنش سؤالات مبهمی مطرح میشود که سعی دارد پاسخهای روشنی برای آنها بیابد. این مسئله قاعدتاً ذهن و ضمیر شاعران را نیز به خود مشغول داشته و موجب شده در آثار آنها نمود و انعکاس پیدا کند. این امر منحصر به آثاری نیست که از مایه فلسفی برخوردارند یا با اندیشه و تفکر آمیزش دارند، بلکه در هر یک از گونه‌های شعری، به نوعی از آن سخن گفته شده و هر شاعری متناسب با اندیشه‌ها و احوال خویش، آن را تعریف و تفسیر کرده است. تفاوت‌های میان این آثار بیانگر تفاوت قضاوت‌هایی است که هنرمندان مختلف درباره مرگ و زندگی داشته و دارند. شاعران بزرگ ادبیات فارسی همچون: فردوسی، خیام، مولانا، سعدی، و حافظ نگاه ویژه‌ای به مسئله مرگ داشته‌اند. در آثار ایشان با سه رویکرد، برخورد یا برداشت عمده درمورد مرگ مواجه میشویم: نخستین برخورد، نگاه هراس‌انگیز و مرگ‌هراسانه است که مرگ را پایان زندگی مینداند. دومین نگاه، مرگ در راه آرمان است که نام مقدس «شهادت» را بر آن نهاده‌اند. سومین نگاه نیز، نگاه عارفانه و ستایشگرانه به مرگ است. اما در شعر معاصر با نگرش جدیدی در مورد مرگ روبرو میشویم که بعد از جنگ جهانی دوم، بر تفکر جامعه ادبی و روشنفکران تأثیر فراوانی گذاشته است و آن دیدگاه متأثر از فلسفه اگزیستانسیالیست‌ها است. صادق هدایت، احمد شاملو و بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان، این تأملات فلسفی راجع به مرگ را در آثار خود منعکس کرده‌اند. توجه فلاسفه وجودگرا، بیش از همه به هستی و مرگ است. «آن بخش از اگزیستانسیالیسم که میگوید انسان مدام در حال شدن است و باید خود را بسازد، در عرفان اسلامی هم هست؛ منتها صوفی مسئله مرگ را فنای فی‌الوجود میدانند، حال آنکه اگزیستانسیالیست مرگ را یک پایان پوچ می‌شمارد» (مکتبهای ادبی. شمیسا: ص ۱۹۱).

همچنین ظهور رمانتیسم در ایران بیش از گذشته، زمینه‌ساز توجه به مسائل و مفاهیمی چون مرگ و انعکاس آن در آثار ادبی گشت. رمانتیسم یکی از مکتبهای مهم ادبی در جهان غرب محسوب میشود که «ظهور آن، همزمان با فروپاشی نظام کهن، وقوع انقلاب صنعتی، رشد شهرنشینی، رشد طبقه متوسط، گسترش سوادآموزی و تحولات دیگری بود که همگی پدیده‌های نو و بی‌سابقه بودند و انسان کلاسیک با آنها مأنوس نبوده است» (سیر رمانتیسم در اروپا، جعفری: ص ۱۶۰). از بُنمایه‌های جریان رمانتیسم میتوان توجه به احساسات فردی، عنایت به عشقهای زمینی و بی‌توجهی به عشقهای آسمانی و همچنین توجه به برخی از مفاهیم فلسفی همچون مرگ و مرگ‌اندیشی اشاره کرد. در ادبیات معاصر فارسی شاعران متعهد، انسان، زندگی و مرگ را به گونه‌های مختلف، دستمایه شعر خویش قرار داده‌اند. شاعرانی متفکر که خود را در برابر انسان و سرنوشت او مسئول میشناسند. در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی نگرش و برداشت ۹ تن از شاعران معاصر، شهریار، فریدون توللی، احمد شاملو، سیاوش کسرای، نصرت رحمانی، نادر نادرپور، محمدرضا شفیعی‌کدکنی، حسین منزوی، و قیصر امین‌پور، درباره پدیده مرگ مورد بررسی قرار میگیرد. یافته‌های تحقیق نشان میدهد مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی در اشعار این شاعران عبارتند از: مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی، مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی، برداشت عاشقانه از مرگ، مرثیه‌سرایی، حسرت بر ناپایداری زندگی و گذر عمر، آرزوی جاودانگی، و استفاده نمادین از مرگ برای انتقادهای اجتماعی و سیاسی.

سابقه پژوهش

موضوع مرگ در آثار ادبی زمینه پژوهشهای بسیاری بوده است. بعنوان نمونه مقاله «سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصرخسرو» از وجدانی (۱۳۹۰) است که در آن دلایل هراس فردوسی از مرگ و امنیت خاطر ناصرخسرو در

مورد مرگ بررسی شده است. یا مقاله «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی» از فلاح (۱۳۸۷) که نویسنده در آن دیدگاه خیام، مولوی و سعدی را درباره مرگ بررسی نموده و عقاید متفاوت این شعرا را تحلیل کرده است. برخی نیز به مرگ‌اندیشی در شعر معاصر توجه نشان داده‌اند؛ مانند مقاله «مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد» از حسام‌پور، نبوی و حسینی (۱۳۹۴). یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد تصویر نازیبای زندگی و بیزاری از مرگ و گاه هراس از آن، در آثار اخوان کم‌وبیش بدون تغییر نمایان است که گاه ملایم و گاه بی‌تفاوت و توأم با ریشخند است، اما در نگاه شاملو، زندگی با عشق زیباست و با وجود جانکاهی، چیزی کم ندارد. فروغ نیز زندگی را با همه پوچش دوست دارد. با وجود این پژوهشها، تاکنون پژوهشی که مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی را در شعر شاعران مذکور در این جستار مورد بررسی و مقایسه قرار داده باشد، صورت نگرفته است.

بحث و بررسی: مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی در شعر معاصر فارسی

در اینجا بخشی از اشعار شاعران مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد که به مناسبت‌های گوناگون، هستی و مرگ را جانمایه اصلی کار خویش قرار داده‌اند. ایشان با بهره‌مندی از توانمندیهای ویژه و مداومت در نوآوریهای خویش توانسته‌اند به آنچه از انسان، زندگی و مرگ دریافته‌اند، صورت و ماهیتی شاعرانه ببخشند. در ادامه به مهمترین شاخصه‌های مرگ‌اندیشی در آثار ایشان پرداخته میشود.

مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی

یکی از مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی در شعر معاصر، با چهره‌ای منفی و منفور مرگ همراه است. در این دسته از اشعار، هراس یا نفرت از مرگ موجب شده شاعران نتوانند آن را به رسمیت شناخته یا با آن کنار بیایند. ترس، عمومیت‌ترین و شناخته‌شده‌ترین واکنشی است که انسانها در برابر مرگ، گونه‌های مختلف آن را تجربه کرده و میکنند. روانشناسان بر این باورند که دو نوع ترس در زندگی انسان وجود دارد: الف) ترسهای بهنجار که در انسانهای معمولی وجود دارد، مانند ترس از آینده، ترس از بیماری، ترس از خطر، و ترس از مرگ؛ ب) ترسهای بیمارگونه که فقط در اشخاص روان‌رنجور و نابهنجار دیده میشود، مانند جامعه‌هراسی و مسئولیت‌هراسی» (فوبی، گودوین^۱: صص ۱۰-۲۱). شاعران نیز مانند تمامی انسانها ذاتاً با ترس و هراس در مورد مرگ، در وجود خود مواجه هستند. مواجهه ایشان با این ترس معمولاً با نوعی اعتراض شکوه‌آمیز و دردمندانه همراه است. به نمونه‌هایی از این اشعار اشاره میشود.

توللی که بواسطه پرداختن به مضامینی چون اندوه، ناامیدی، خستگی و مرگ به «پیشوای شعر مرگ» ملقب شده است (چشم‌انداز شعر نو فارسی، زرین‌کوب: ص ۹۵)، تصویری که از مرگ ارائه میدهد همراه با رنج، وحشت و حسرت است. او از مرگ به «پتک سرنوشت» تعبیر کرده است: «زندگی، بسته به صد زنجیر/ پای پوینده رهوارم/ سرنوشت، آمده همچون پتک/ به گران‌مغز شرربارم/ مرگ استاده که هان این تو و این تابوت/ هودج کام تو بر دوش که بریندم؟/ چار تن باید و من- بیکس و بی‌پیوند- گویم: «اینک زن ناکام و سه فرزندم» (نافه، توللی: صص ۱۰۵-۱۰۴). او در این شعر نفرت و هراس خود را از مرگ بروشنی به تصویر کشیده است.

کسرابی نیز یکی از شاعران معاصر است که مواجهه او با «مرگ» در اشعارش با پذیرش و تسلیم همراه نیست. گویا او بواسطه تجربه بیماریهای قلبی و ذات‌الریه، نزدیکی مرگ را به خود احساس کرده و این چنین از خود واکنش

^۱-Goodwin

نشان می‌دهد: «باور نمی‌کند دل من مرگ خویش را/ نه نه من این یقین را باور نمی‌کنم/ تا همدم من است نفسهای زندگی/ من با خیال مرگ دمی سر نمی‌کنم/ آخر چگونه گُل خس و خاشاک میشود؟/ آخر چگونه این همه رؤیای نونهال/ نگشوده گل هنوز/ ننشسته در بهار/ می‌پژمرد به جان من و خاک میشود؟» (از آوا تا هوای آفتاب، کسرایی: ص ۲۶۷). او در این راستا آرزوی جاودانگی کرده و معتقد است مرگ، پایان آدمها نیست. کسرایی عشق را نشانه زنده بودن دانسته و اعلام میکند تا عشق هست، مرگ نمیتواند بر زندگی پیروز شود: «تا دوست داریم/ تا دوست دارم/ ... تا هست در زمانه یکی جان دوستدار/ کی مرگ میتواند/ نام مرا بروید از یاد روزگار؟/ ... اما من غمین/ گلهای یاد کس را پرپر نمی‌کنم/ من مرگ هیچ عزیزی را/ باور نمی‌کنم» (همان: ص ۲۶۹). او مرگ را باور نکرده و بر پایان زندگی حسرت می‌خورد.

نادرپور نیز در شعری بصراحت علت زندگی کردن خویش را «ترس از مرگ» بیان میکند:

اگر روزی کسی از من بپرسد/ که دیگر قصدت از این زندگی چیست؟

بدو گویم که چون می‌ترسم از مرگ / مرا راهی به غیر از زندگی نیست! (مجموعه اشعار، نادرپور: ص ۱۸۵)

با وجود این اشعار، بخش اعظم اشعار شاعران مذکور در ستایش مرگ یا دست‌کم پذیرش آن، بعنوان بخشی از سرنوشت بشر، است.

مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی

در مقابل نگاه مرگ‌هراسانه و مرگ‌گریزانه، نگرشی همراه با پذیرش و حتی استقبال نیز در شعر معاصر فارسی وجود دارد. در این نوع مواجهه، هم دلایل مثبت و هم منفی وجود دارد؛ بدین ترتیب که برخی مرگ را راهی برای دیدار پروردگار و رهایی از تعلقات دنیوی دانسته‌اند؛ برخی دیگر نیز آن را راه نجات از اندوه و مشکلات روزگار دانسته‌اند. بنابراین میتوان دلایل مرگ‌ستایی را در موارد ذیل خلاصه کرد:

الف) رهایی از تعلقات دنیوی

یکی از مواردی که شاعران موردنظر بعنوان دلیل و انگیزه‌ای برای ستایش مرگ بیان کرده‌اند، نجات از بُعد جسمانی و رسیدن به رهایی روحانی است. شهریار یکی از شاعرانی است که در بخشی از اشعار خود، مرگ را رهایی از جسمانیت و به تعبیری «طلاق تن» دانسته و آن را از آنجا که به دیدار حق می‌انجامد، مورد ستایش قرار داده است. او معتقد است انسان باید به استقبال مرگ رفته و در واقع قبل از مرگ، بمیرد.

خوشا طلاق تن و دلگشا تلاقی روح / که داده با دل من وعده لقای تو را (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۹۷)

مرد آن است که با پای خود آید به مزار / و نه بر دوش کسی بار گران این همه نیست (همان: ص ۱۶۵)

نصرت رحمانی نیز یکی از شاعرانی است که در بسیاری از اشعار خود، شاعری مرگ‌طلب محسوب میشود. او در شعری مرگ را «نسیم رهایی» نامیده و اعلام میدارد با کمال آمادگی بسوی مرگ حرکت میکند: «به سوی تو می‌آیم/ تیمم خواهم کرد/ با خاک راه تو/ ای مرگ ای نسیم رهایی» (مجموعه اشعار، رحمانی: ص ۵۶۹). او مرگ را پایان زندگی نمیداند: «همرهم! پایان هر ره باز آغاز رهی‌ست/ تا نمیرد لحظه‌ای کی لحظه‌ای گردد پدید؟/ مرگ پایان کی پذیرد؟/ مرگ شعر زندگی‌ست! / تا نمیرد ظلمت شب چون دمد صبح سپید؟» (همان: ص ۱۸۸) یا «... از کنج زاویه دیدگاهشان/ محدود دیده‌اند/ پنداشتند مرگ/ نقطه پایان زندگی‌ست» (همان: صص ۴۴۱-۴۳۷).

ب) مرگ مقدس (شهادت)

یکی دیگر از دلایل ستودن مرگ در اشعار معاصر، پیوند آن با مفهوم شهادت است. شهادت جلوه‌ای مقدس از مرگ در این اشعار ارائه داده است. یکی از دلایل این نگرش این است که «نگاه به مرگ همچون نگاه به زندگی، با انقلاب اسلامی دگرگون شد و گسترش فرهنگ شهادت، بویژه در هشت سال دفاع مقدس، بر حوزه شعر هم اثر گذاشت» (مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، حسام‌پور، نبوی و حسینی: ص ۷۷). تحکیم اعتقادات و پایه‌های مذهبی نیز در این زمینه بسیار تأثیرگذار بوده و استناد به آیاتی مانند «و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون: و گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانی هستند، بلکه آنان زنده و در بارگاه پروردگارشان بهره‌مندند (آل عمران/ ۱۶۹)، در ترویج فرهنگ شهادت‌طلبی کارگر افتاد. همچنین مبارزات سیاسی و آزادیخواهانه در دوره پهلوی اول و دوم، مرگ را با مفاهیمی چون شجاعت و ایثار پیوند زد. شهریار یکی از شاعران همگام با انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است. او در سی‌وهفت قطعه شعر با عنوانهایی چون «پرواز شهیدان، توفیق شهادت، جام شهادت، شهید زنده، قیام شهدا در رکاب مهدی (عج)، و شکوفه‌های شهیدان» از شهادت‌طلبی و بزرگداشت مقام شهدا سخن میگوید. در اشعار انقلابی شهریار بسامد واژه‌های حماسی نظیر جنگ، شمشیر، تانک، پرچم، درفش، خون، و کمین بالاست. به این ابیات از او توجه کنید:

این جبهه تا عرش برین توفیق پروازیش هست / خون شهادت میکند نقشینه پر و بال ما (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۱۱۷۳)

ولی سعادت مطلق شهید را بخشند / که در جهاد عقیدت به خون خود آغشت (همان: ص ۱۰۹۴)

توللی نیز شهادت را از آنجا که موجب آسایش و امنیت برای دیگران می‌گردد، موجب شادی روح شهید میدانند. او دخترش، نیما، را پس از مرگش تصور میکند که اشکبار است، اما در نهایت میتواند بر اثر جانفشانی دیگران در شادمانی روزگار بگذراند: «فردای انقلاب/ بر صحن کارزار/ نیمای من مرا/ میجوید اشکبار/ من مرده‌ام ولی شادم که صد چو او/ شادند و کامگار» (رها، توللی: صص ۷۶-۷۱). «انقلاب» در این شعر احتمالاً به آرمانهای سرکوب‌شده شاعری روشنفکر با گرایشهای چپ اشاره دارد که آرزوی انقلابی‌رهایی‌بخش را در سر می‌پرواند.

شعر زیر از شاملو نیز که به مناسبت یک واقعه سیاسی خاص یعنی، روز ۱۴ بهمن ۱۳۱۸، سالگرد قتل دکتر تقی ارانی سروده شده است، نمونه‌ای از ستایش مرگ در جامعه شهادت است. ارانی در زندان به دستور رضا شاه به قتل رسید. شاملو در این سروده به مرگ ارانی در پی آرمانخواهی اشاره میکند که برابر با جاودانگی است: «تو نمیدانی مردن/ وقتی که انسان مرگ را شکست داده است/ چه زندگیست! تو نمیدانی زندگی چیست، فتح چیست/ تو نمیدانی ارانی کیست» (مجموعه آثار، شاملو: ص ۶۲). از آنجا که شاعر تحت تأثیر اندیشه‌های مبارزه‌جویانه است، مرگ قربانیان سرکوبگری سیاسی را نشانی از شهامت و سرافرازی آنان بشمار آورده است و نیست شدن آنان را عین «زندگی» میدانند. میتوان گفت در نظر شاعر مرز میان زندگی و مرگ فرومیریزد (درنگی در هستی‌شناسی شعر، اندیشه و بینش شاملو شریعت کاشانی: ص ۲۷۵).

شاملو جایی دیگر نیز از این نوع مرگ بدینگونه یاد میکند: «اینان مرگ را سرودی کرده‌اند/ اینان مرگ را/ چندان شکوهمند و بلند آواز داده‌اند/ که بهار/ چنان چون آواری/ بر رگ دوزخ خزیده است/ ... ای برادران! / این سنبله‌های سبز/ در آستان درو سرودی چندان دل‌انگیز خوانده‌اند/ که دروگر/ از حقارت خویش لب به تحسّر گزیده است» (مجموعه آثار، شاملو: ص ۴۶۲).

کسرابی نیز در نگاهی شبیه به شاملو، شهادت مبارزان راه آزادی را، مرگی فراتر از مرگ میدانند: «آنان به مرگ وام ندارند/ آنان که زندگی را لاجره سرکشیدند/ آنان که ترس را/ تا پشت مرزهای زمان رانند/ آنان به مرگ وام

ندارند/ آنان فراز بام تهور افراشتند نام/ آنان تا آخرین گلوله خود جنگیدند/ آنان با آخرین گلوله خود مردند» (از آوا تا هوای آفتاب، کسرایی: صص ۴۵۱-۴۵۰).

نادرپور نیز شهید را دچار رنج مردن نمیداند، بلکه معتقد است رنج شهید در «تنها» مردن است و اینکه در راه رسیدن به آرمانهایش، همراهان چندانی ندارد و مدعیان تا پای مرگ به وسط می‌آید، از میدان مبارزه میگریزند: «رنج شهادت، رنج مردن نیست/ آزار تنها بودن است ای دوست! / از غربت این خاک/ تا خلوت افلاک، ره پیمودن است ای دوست! / افتاده میبینی درین وادی، سواران را» (مجموعه اشعار، نادرپور: صص ۷۴۴-۷۴۵).

شفیعی کدکنی نیز در این سروده «برگ» را بعنوان تشبیهی برای مبارزه‌گر وطن می‌آورد. او زندگی جاوید را در مقام رفیع شهادت دیده و مرگ حقیقی را تسلیم شدن در برابر استبداد میداند: «در زمانی که بر خاک غلتید/ از تگرگ سحرگاهی/ آن برگ/ زیر لب/ تند/ با باد میگفت: / زنده بادا زندگانی! / مرگ بر مرگ!» (آیینهای برای صداها، شفیی کدکنی: ص ۴۶۳).

در نگاه قیصر امین‌پور نیز، بویژه در بخش نخست دوران شاعری او، مرگ همیشه با شهادت همراه بوده و چهره‌ای مقدس دارد. از این رو امین‌پور «شهادت» را علت ببقراری و اشتیاق برای مرگ میداند:

آهنگِ وداع و ترک یاری دارد / گویی که سرِ شگفت کاری دارد

بر دوش گرفته جان چو باری سنگین / بیتاب، که با مرگ قراری دارد (مجموعه کامل اشعار، امین‌پور: ص ۴۲۳)

ما دشمنِ آه و آوخ و افسوسیم / با شوق لبانِ مرگ را میبوسیم

دریا دریا، اگر ز ما برگیرند / کم مینشویم زآنکه اقیانوسیم (همان: ص ۴۴۷)

اساساً «شهادت‌طلبی» یکی از موضوعات مهم شاعران دفاع مقدس بوده است که تأثیرش را از حال‌وهوای جنگ و اشتیاق رزمندگان برای شهادت گرفته است. از آنجا که قیصر برآستی شاعری متعهد بود، شعرش از مفاهیمی چون «شهید»، «ارزش شهادت» و «آرزوی شهادت» سرشار است. برای قیصر جنگیدن با سلاح جنگ و سلاح قلم هر دو وظیفه است و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و جدایی‌ناپذیر. او در جایی دیگر راه شهید و شهادت را راهی ناتمام و بینهایت معرفی میکند که همواره منتظر رهروان خود است؛ راهی که برای پیمودنش باید با تمامی وجود رهسپار شد: «گفتی: دیگر به خانه باز نمیگردم/ امروز من به پای خودم رفتم/ فردا/ شاید مرا به شهر بیارند/ بر روی دستها/ اما/ حتی تو را به شهر نیاوردند/ گفتند: چیزی از او به جای نمانده است/ جز راه ناتمام» (همان: ص ۳۶۹).

در واقع آنچه در اشعار دوره نخست شاعری قیصر بیشتر به چشم میخورد، روحیه انقلابی و دعوت دیگران به دفاع در برابر دشمن است. همین فضا چنان ذهن قیصر را به خود مشغول کرده بود که فرصتی برای اندیشیدن به مسائلی نظیر مرگ و زندگی، از دریچه دیگر نمیداد. او در دوره نخست سخت درصدد انعکاس آرمانهایش در شعر بود که از آن طنین لحن حماسی به گوش میرسد. اما در دوره دوم شاعری، بویژه بر اثر تصادف سهمناک رانندگی و پیامدهای دردناکی که به همراه داشت، نگاه او به مرگ شخصیت‌تر شده است: «آه مردن چقدر حوصله میخواهد/ بی آنکه در سراسر عمرت/ یک روز، یک نفس/ بی حس مرگ زیسته باشی!» (همان: ص ۲۵۴). یا «من سالهای سال مُردم/ تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو میتوانی/ یک ذره/ یک مثقال/ مثل من بمیری؟» (همان: ص ۲۹).

ج) تسلیم در برابر مرگ

دسته‌ای دیگر از شاعران مورد بحث نگاهی همراه با پذیرش و تسلیم به پدیده مرگ دارند. آنها مرگ را چنان تقدیری محتوم پذیرفته و در برابر آن سر تسلیم فروآورده‌اند. درواقع این شاعران با اینکه نگاه مثبتی در مورد مرگ

ندارند، مواجهه‌ای همراه با اعتراض و شکایت نیز ندارند. برای نمونه شهریار مرگ را حقیقتی فراگیر میدانند که برابری و عدالت در آن به معنای واقعی اجرا میشود و تنها عرصه‌ای است که در آن همه موجودات با یکدیگر برابرند. او به زیبایی مرگ را «ته‌جرعه جام اجل» مینامد که از نوشیدن آن گریز و گزیری نیست: شاه‌باشی یا گدا از دست ساقی فلک / باید این ته‌جرعه جام اجل نوشید و رفت (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۱۷۵) توللی که با نگاهی سرشار از ناامیدی، به مسئله زندگی و مرگ مینگرد، مواجهه او با پدیده مرگ تقریباً همیشه همراه با حسرت است اما گاه ناگزیر رنگ تسلیم نیز به خود میگیرد. به این بخش از شعر او توجه کنید:

موی سپید، پرچم تسلیم برکشید / دیدار مرگ، تیر ستیز از کمان گرفت

پای امید، پیشرو کاروان عمر / آزرده شد ز راه و دل از کاروان گرفت

آه از چراغ دل، که دمدام به راه عمر / خاموش گشت و روشنی از دیگران گرفت

من خواستار مرگم و آوخ که دست مرگ دام حیات این شد و دامن آن گرفت (رها، توللی: صص ۱۶۶-۱۶۵).

نادرپور نیز مرگ را تقدیری میدانند که ستیزه با آن میسر نیست: «سودی ندهد ستیزه با تقدیر/ وقتی که خروس مرگ میخواند/ دیرست برای در گشودن، دیر!» (مجموعه اشعار، نادرپور: ص ۸۲۲). او معتقد است که باید از پیش برای مرگ آماده و تسلیم بود.

د) بیهودگی زندگی

برخی دیگر از شاعران نیز در بخشی از مواجهه خود با مرگ، نگاه دشمنانه‌ای به این پدیده ندارند و آن را پذیرفته‌اند؛ چرا که اساساً زندگی را آتش دهن‌سوزی نمیدانند. یکی از این شاعران فریدون توللی است. او به همان اندازه که از مرگ بیزار است، آن را بر اثر بیهودگی زندگی، میستاید. توللی توقف در زندگی و وابستگی به آن را «ننگ درنگ» مینامد:

چیست بازیگر بیهوده شدن؟ به گناه پدر آلوده شدن؟

... عمر چنان ره و ما رهگذریم تا به کی در ره پیموده شدن؟

جاودان است جهان، گرچه مدام کاستن گیرد و افزوده شدن

سخت شرمندهم از ننگ درنگ ای خوشا مردن و آسوده شدن (نافه، توللی: صص ۱۷۷-۱۷۶)

او در جایی دیگر نیز این مضمون را تکرار میکند. در نگاه او زندگی مانند زندان تنگی است که تنها با مرگ میتوان از آن رهایی یافت:

دیر شد دیر، اندرین گیتی، به ناکامی درنگم تیغ پولادم، که گردون کرده گردآلود زنگم

...مرگ شیرین‌بوسه کو، تا چون عروسی خنده بر لب بر من آرد روی و برهاند ازین زندان تنگم (شگرف، توللی: ص ۵۴).

شاملو نیز از دیگر شاعرانی است که بارها اعلام میکند از مرگ هراسی ندارد؛ چراکه زندگی در نظر او پیشیزی نمی‌ارزد: «از غریو دیو طوفانم هراس/ وز خروش تندرم اندوه نیست/ مرگ مسکین را نمیگیرم به هیچ/ استوارم چون درختی پا به جای/ پیچک بیخانمانی را بگوی/ بیثمر با دست و پای من مپیچ» (مجموعه اشعار، شاملو: ص ۱۲۳).

در نظر نادرپور نیز زندگی در ذات خود فاقد ارزش است و عشق تنها بهانه انسان برای ادامه آن است. او نیز به استقبال مرگ رفته و از آن هراسی در دل ندارد: «بسوزانم درین تاریکی مرگ/ ز چنگال گناهیم ایمنی بخش/ بکوب

ای دست مرگ، ای پنجه مرگ/ به تندی بر درم، تا در گشایم/ تو مرغان قفس را پر گشودی/ من این مرغ قفس را پر گشایم» (مجموعه اشعار، نادرپور: ص ۱۱۲). او خود را مانند مرغی گرفتار در قفس زندگی می‌داند. شفیعی کدکنی نیز در شعری اعلام میکند از مرگ نمی‌هراسد و در یکی از اشعار خود با عنوان «خطابه در حضور مرگ» با مرگ سخن می‌گوید: «ندانم کجا میکشانی مرا؟/ سوی آسمان/ یا به خاموش خاک/ و یا جانب نیروانا و نور/ کجا میکشانی نهانی مرا؟/ نیم در هراس از تو، ای ناگزیر!// ندانم کجا میکشانی مرا؟/ لیک دانم/ یقین/ کزین تنگنا میرهانی مرا/ ... همی آیی و با تو تنها نیم/ ولی کاش میشد بدانم کجا/ نقابت ز رخساره یک سو شود/ در آن لحظه ناگهانی مرا؟» (هزاره دوم آهوی کوهی، شفیعی کدکنی: صص ۴۳۳-۴۳۱). او بیان میکند چهره مرگ برای او ناشناخته است و تنها چیزی را که با اطمینان در مورد مرگ میتواند بگوید، این است که مرگ او را از تنگنای زندگی میرهاند. او امیدوار است مرگ در لحظه جان بردن از او، از چیستی خود پرده بردارد.

در نظر حسین منزوی مرگ ادامه روند زندگی است. در نظر او زندگی خود به معنای «هست بودن» نیست که با مرگ دچار نیستی شود. او «گویا با بینشی از جنس اندیشه‌های خیامی، زندگی را اتهامی بیش نمیداند و آن را یک فصل انتقالی از نابودی ازلی به نابودی ابدی تلقی میکند و به لحنی گزنده و طنزآمیز از آن یاد میکند که تیغ تیز تقدیر آن را به آدمی می‌چشاند» (سیب نقره‌ای ماه، کاظمی: ص ۱۷۰).

هنوز مسئله مرگ و زندگی است اگر/ جواب میدهم این جمله سؤالی را
نهاده‌ایم قدم، از عدم به سوی عدم / حیات نام مده فصل انتقالی را (مجموعه غزلیات، منزوی: ص ۲۱۳)

ه) رهایی از اندوه

یکی از رویکردهای عمده در مورد مرگ در اشعار این شاعران، ستایش مرگ به دلیل رهایی از اندوه و دشواریهای زندگی است. این نگرش در شعر شهریار معمولاً با مفهوم «عشق» گره خورده است؛ بدین صورت که شهریار تنها راه رهایی از اندوه و گرفتاری عشق، بویژه فراق، را مرگ میداند.

زین غم سزد که خود بروم پیشباز مرگ / گویم بیا که جز تو دگر غمگسار نیست
گویند مرگ سخت بود، راست گفته‌اند / سخت است لیک سختتر از انتظار نیست (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۱۵۷)

به وصل اگر نرهم شهریار، از غم هجران / کجاست مرگ که ما را ز زندگی برهاند (همان: ص ۲۳۲)
نصرت رحمانی نیز به استقبال مرگ رفته و انتظار آن را میکشد تا جایی که شعری برای آمدن آن سروده است. او ناکامی در عشق و تنهایی را علت مرگ‌دوستی خود بیان میکند: «هر گه که طرح عشق کشیدم به گونه‌ای/ با زهر کینه طرح مرا پاک کرده‌اند/ تابوت من کجاست؟/ که در انتظار مرگ/ در این کویر شبنم تنها غنوده‌ام/ ای مرگ سرگذار دمی روی شانه‌ام/ شعری برای آمدن من سروده‌ام» (مجموعه اشعار، رحمانی: ص ۴۰).

نادرپور نیز بر اثر غم و تنهایی، انتظار مرگ را میکشد:

بکوب ای دست مرگ امشب درم را / که از من کس نمیگیرد سراغی

شب تاریک من بی‌روشنی ماند / تو ای چشم سیه! بر کن چراغی (مجموعه اشعار، نادرپور: ص ۱۱۵)

ز بیم مردن دل گریه میکنم شب و روز / مگو چرا، که ز مرگ تنم هراسی نیست

دلی که زنده به دیدار ناشناسان بود / به مرگ رو نهد اکنون که ناشناسی نیست (همان: ص ۲۵۵)

برداشت عاشقانه از مرگ

یکی از نگرشهای رایج در میان شاعران معاصر راجع به مرگ، قرار دادن آن در برابر عشق است. در واقع از نظر ایشان مرگ بهتر از آن زندگی است که بدون عشق در جریان باشد. شهریار مرگ را چون شربت نوشینی میداند؛ به شرط اینکه یار را بر سر مزار او حاضر کند:

چه به نوشینی آن شربت مرگم که نگارین / با گل و شمع حزینم به مزار آمده باشد (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۲۱۵)

نقش مزار من کنید این دو سخن که شهریار / با غم عشق زاده و با غم عشق داده جان (همان: ص ۱۰۲۱)

رحمانی نیز در این شعر مرگ و زندگی را با عشق و اراده‌ی معشوق پیوند میزند: «من ناخدای پیر/ چرا بترسم از مرگ؟! وقتی که دیدگان تو گرداب زندگی است/ با زندگی چه کارم/ ... مرا چه باک ز مرگ/ که بوسه‌های تو پیغامهای قیامت/ بدرودهای تو/ تکرارهای سلامند» (مجموعه اشعار، رحمانی: صص ۵۸۹-۵۸۸).

نادرپور تقریباً در سراسر اشعارش زندگی بدون عشق را بیمعنا میداند. او بارها در اشعارش اعلام کرده که جز عشق راهی برای زنده بودن نیافته است؛ گرچه عشق را نیز فریبی میداند که بیهوده پای او را به این بودن زنجیر کرده است: «گر زندگی گناه بزرگم بود/ زین پس مرا امید گناهی نیست! / ... چشم تو آن دریچه‌ی روشن بود/ کز آن رهی به زندگیم دادند/ زلف تو آن کمند اسارت بود/ کز آن نوید بندگیم دادند» (مجموعه اشعار، نادرپور: ص ۱۸۱).

اما بیش از هر شاعری این برداشت از مرگ را میتوان در اشعار منزوی شاهد بود. به نمونه‌هایی از این اندیشه در اشعار او توجه کنید:

که زیستن تهی از عشق، برزخی است عظیم که زندگی است به نام ار چه، بدتر از عدم است (مجموعه غزلیات، منزوی: ص ۱۶۶)

همان مردن ولی از عشق مردن بود و دیگر هیچ / اگر آموخت حرف دیگری جز عشق استادم (همان: ص ۱۶۸)

و آمدم که عاشق شوم و درگذریم / که راز زندگی و مرگ آدمی این بود (همان: ص ۲۲۷)

منزوی پاسخ مسئله‌ی بودن یا نبودن را بر عهده‌ی چشمان یار میگذارد و تا این اندازه زندگی و مرگ را با پدیده‌ی عشق درمی‌آمیزد: «ماندن یا نماندن/ سؤال این نیست/ آی که چشمهای تو میگویند: بمان! / میمانم/ حتی اگر جهان را/ بر شانه‌های خسته من/ آوار کرده باشی» (همان: ص ۹۳۷).

شفیعی‌کدکنی نیز دوری از یار را مرگی میداند که به اشتباه نام آن را زندگی نهاده‌اند:

دور از تو با سیاهی شبهای غم گذشت / این مردنی که زندگی‌اش نام داده‌ایم (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، شفیی-کدکنی: ص ۸۲).

مرثیه‌سرایی

یکی دیگر از جلوه‌های حضور مرگ در کلام شاعران، سرودن مرثیه برای مرگ عزیزان است. در میان شاعران مورد بررسی اغلب مرثیه‌ها به انگیزه‌های سیاسی سروده شده است و کمتر مرثیه‌ای برای اعضای خانواده و خویشاوندان بچشم میخورد. برای نمونه شهریار مرگ مادر را تلخترین خاطره‌ی عمرش میداند. او در نهایت سوزوگداز شعر بلند «ای وای مادرم» را به سبک شعر آزاد در ۱۶ بند خلق میکند؛ همچنین در غم از دست دادن همسرش، عزیزه عبدالخالقی، سوگنامه‌هایی به فارسی و ترکی میسراید. در بیت ذیل «عزیز» ایهام به نام همسر او دارد.

شهریارا عجب از فاجعه‌ی داغ عزیز / که دل از آتش آن غلغله آب است هنوز (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۲۹۱)

یکی از مرثیه‌های توالی اما شعری است که آن را برای دوستش «ن.ا. مشکوتی» سروده است. این قطعه بوی مرگ میدهد و کلماتی چون جغد، کابوس، ناله، مُرده، و تابوت فضای شعر را تیره کرده است: «وندَر آن ظلمت شب

میگسلد بند سکوت/ استخوان میشکند مرگ تو گویی ز حیات/ یا تنی مرده، تکان میخورد اندر تابوت.../ باد مینالد و در پت پت غمگین چراغ/ سایه مرگ/ نمایان شده بر دیواری» (رها، توللی: صص ۹۹-۱۰۱) توللی همچنین شعر «مرگ عفیفی» را برای مدیر روزنامه سروش، عبدالله عفیفی، سروده است که اکنون دست مرگ بین آنها جدایی افکنده و دل او و دوستانش از این اتفاق خون است: «پیوندها به مرگ تو بگسست و نامراد/ هر یار دلشکسته، فرا شد به گوشه‌ای/ پاشید زار و گشت لگدکوب روزگار/ هر جا که بود از تو و مهر تو خوشه‌ای» (همان: صص ۱۸۸-۱۸۷).

کسرایی نیز شعری در سوگ فروغ فرخزاد سروده است: «آی گل‌های فراموشی باغ! مرگ از باغچه خلوت ما میگذرد داس به دست/ و گلی چون لبخند/ میبرد از بر ما/ در تک روزی، آری/ روشنائی میبرد/ شب‌نمی با همه جان میشد آه» (از آوا تا هوای آفتاب، کسرایی: ص ۳۸۸).

حسرت بر گذر عمر و ناپایداری زندگی

یکی دیگر از جلوه‌های مرگ در آثار این شاعران، حسرت بر گذر عمر و ناپایداری زندگی است. در این موارد ایشان معمولاً بدون اینکه بصراحت به پدیده مرگ اشاره کنند، سایه سنگین آن را بر سر لحظات زندگی نشان میدهند. مثلاً شهریار با اشاره به فرارسیدن هفتادسالگی خود، نزدیکی مرگ را احساس کرده و فریاد دریغ سر میدهد:

سنین عمر به هفتاد میرسد ما را / خدای من، که به فریاد میرسد ما را؟

سر دوراهی تودیع جسم و جان، دارد / اجل به موعد و میعاد میرسد ما را (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۱۰۵)
توللی نیز در شعری که به مناسبت عید نوروز سروده است، گذر عمر را به همراه درد و حسرت و انتظار نشان میدهد:

پارینه رفت بر کف من از سبوی عمر / جامی به نامرادی آینده نوش کن

سالی دگر بمان و درین انتظار تلخ / بر کام ناشکفته به حسرت خروش کن (نافه، توللی: صص ۱۲۱-۱۲۰)

البته در پس این شعر تجربه دردناک اجتماعی-سیاسی نیز قرار دارد. شاعر نوروز ۱۳۳۳ را، یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، اینگونه سرد و سیاه میبیند و این نخستین شعر متأثر از دوران آوارگی توللی و زندگی مخفیانه در فارس (سالشمار فریدون توللی، شعبانی: ص ۲۷۶) است. این شعر متعلق به مجموعه «نافه» است. «فضای برخی از شعرهای نافه شدیداً شوم و شیطانی است و به یأس و عذاب درآمیخته است. خودستیزی، تظاهر به تبهکاری و در نهایت مرگ‌طلبی از خصوصیات این شعرهاست» (این بانگ دلاویز، باباجاهی: ص ۱۶۴).

شاملو نیز در این شعر گذر عمر و حضور مرگ را در دورانیهای مختلف زندگی بتصویر میکشد: «مرگ آنگاه پاتابه همی‌گشود که خروس سحرگهی/ بانگی همه از بلور سر میداد/ ... مرگ آنگاه پاتابه همی‌گشود که پوپک زردخال/ بی‌شانه نقره به صحرا سر مینهاد/ مرگ آنگاه پاتابه همی‌گشود که کبک خرامان/ خنده غفلت به دامنه سر میداد/ ... مرگ آنگاه پاتابه همی‌گشود که درخت بهارپوش/ رخت غبارآلوده به قامت می‌آراست/ مرگ آنگاه پاتابه همی‌گشود که هزار سیاهپوش/ بر شاخسار خزانی ترانه بدرود ساز میکرد/ با تخلص سرخ بامداد به پایان بردم/ لحظه‌لحظه تلخ انتظار خویش» (مجموعه اشعار، شاملو: ص ۱۰۴۵). در یک کلام میتوان گفت این شعر در پی نمایاندن عمر موقت و کوتاهی فاصله میان آغاز و پایان زندگی است. «درونمایه این شعر نمایشی از همراهی دو عنصر مرگ و زندگی، و تأثیر آن بر ذهنیت شاعر است. شیوه بیان آن بگونه‌ای تنظیم شده که در آغاز هر بند تصویری از حضور مرگ در

دوران زندگی ترسیم می‌شود و سپس عکس‌العمل راوی در برابر این تصویر به نمایش درمی‌آید. این عکس‌العمل با پیامی فلسفی و مبتنی بر اندیشه‌ای ژرف همراه است» (امیرزاده کاشیها، سلاجقه: صص ۶۶۲-۶۵۷).

آرزوی جاودانگی

یکی دیگر از زمینه‌هایی که مرگ در شعر شاعران مورد بحث در این پژوهش، خود را بصورت غیرمستقیم به نمایش می‌گذارد، آرزوی جاودانگی است. ایشان معمولاً امیدوارند یاد و اثر آنها بواسطه شعرشان، پس از مرگ، برجا بماند و بدین طریق بگونه‌ای از جاودانگی دست یابند. به این ابیات از شهریار توجه کنید:

نمیری شهریار از شعر شیرین روان گفتن / که از آب بقا جویند عمر جاودانی را (مجموعه اشعار، شهریار: ص ۱۱۶)

برای ما شعرا نیست مردنی در کار / که شعرا را ابدیت نوشته‌اند شعار (همان: ص ۴۹۱)

شفیعی کدکنی نیز این ابیات را با این مضامین سروده است: «پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند/ دیوار زندگی را زینگونه یادگاران/ وین نغمه محبت بعد از من و تو ماند/ تا در زمانه باقی‌ست آواز باد و باران» (هزاره دوم آهوی کوهی، شفیی کدکنی: ص ۳۶۶). او همچنین در ابیات ذیل اعلام می‌کند که دوست ندارد پس از مرگ، نام و نشانی از او باقی نماند:

چون بمیرم ای نمیدانم که، باران کن مرا در مسیر خویشتن از رهسپاران کن مرا [...]

خوش ندارم زیر سنگی، جاودان خفتن خموش هرچه خواهی کن ولی از رهسپاران کن مرا (همان: صص ۴۹۴-۴۹۳)

در نگاه قیصر امین‌پور اما شهادت راز زندگی جاودانه است:

تو همچون غنچه‌های چیده بودی که در پرپر شدن خندیده بودی

مگر راز حیات جاودان را / تو از فهمیده‌ها فهمیده بودی (مجموعه اشعار، امین‌پور: ص ۴۸۴)

دستاویزی برای انتقادهای سیاسی - اجتماعی (استفاده نمادین)

برخی شاعران نیز مرگ را صرفاً در معنای «مردن جسم» در نظر نگرفته‌اند. ایشان بیوفایی و بیتفاوتی مردم زمانه، جهل و ناآگاهی عوام، و ناامیدی جاری در جامعه را در تفسیری نمادین به مرگ تعبیر می‌کنند. برای نمونه شاملو در این شعر سخت از مردم زمانه‌اش گله‌مند است. او بناچار از مردم گریزان شده و به تنهایی و خلوت پناه می‌برد و به مرگ می‌اندیشد. این خلوت‌گزینی بواسطه یأس اجتماعی است که بر او غلبه کرده است: «اکنون مرا به قربانگاه می‌برند/ گوش کنید ای شمایان، در منظری که به تماشا نشسته‌اید/ ... با شما هرگز مرا پیوندی نبوده است/ چرا که من از هرچه با شماست، از هرآنچه پیوندی با شما داشته است نفرت می‌کنم؛/ از فرزندان/ و از پدرم/ از آغوش بویناکتان/ و از دست‌هایتان که دست مرا چه بسیار که از سر خدعه فشرده است» (مجموعه اشعار، شاملو: ص ۳۰۵).

در واقع بیشترین جلوه مرگ در قالب انتقادهای سیاسی و اجتماعی را در اشعار شاملو می‌بینیم: «مرگ من سفری نیست، هجرتی‌ست/ از سرزمینی که دوست نمیداشتم/ به خاطر نامردمانش/ خود آیا از چه هنگام این چنین/ آیین مردمی/ از دست نهاده‌اید؟/ ... خوشا رها کردن و رفتن!/ خوشا پر کشیدن، خوشا رهایی/ خوشا اگر نه رها زیستن، مردن به رهایی!» (همان: ص ۵۴۵).

شفیعی‌کدکنی نیز در این شعر از فضای خفقان‌آور جامعه میگوید. همچنین مردمانی که در انتظار چکاوکی هستند که رهایی و روشنایی را به آنان هدیه کند: «در برگ برگ قرعۀ مرگی که ریختند/ بر روی شهر و بال گشوده‌ست/ ... تا سهم کیست این بُرش از مرگ/ مرگی که در ستاره سنگر گرفته است/ ذراتِ مرگ و وحشت و مهتاب/ با زمهریرِ لحظه می‌آمیزد/ در شطی از شتاب/ در زیر چتر مار/ و آنگاه،/ در پرده سکوتِ میانِ دو انفجار/ تحریر ناگزیرِ صغیرِ چکاوکی‌ست» (هزارۀ دوم آهوی کوهی، شفیی‌کدکنی: صص ۱۲۳-۱۲۲).

او مرگ در راه مبارزه و آرمانخواهی را به ایثار ققنوس‌وار تشبیه میکند که موجب زندگی‌بخشی میشود: «در آنجایی که آن ققنوس آتش میزند خود را/ پس از آنجا/ کجا ققنوس بال افشان کند/ در آتشی دیگر؟/ خوشا مرگی دگر، با آرزوی زایشی دیگر» (همان: صص ۲۴۶ - ۲۴۵).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش مؤلفه‌های مرغاندیشی در شعر ۹ تن از شاعران معاصر (شهریار، توللی، شاملو، کسرابی، رحمانی، نادرپور، شفیی‌کدکنی، منزوی و امین‌پور) مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌های تحقیق نشان میدهد این مؤلفه‌ها عبارتند از مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی، مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی، برداشت عاشقانه از مرگ، مرثیه‌سرایی، حسرت بر ناپایداری زندگی و گذر عمر، آرزوی جاودانگی، و استفاده نمادین از مرگ برای انتقادهای اجتماعی و سیاسی. بیشترین شواهد و نمونه‌های شعری در میان این هفت دسته، متعلق به دسته مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی است. دلایل عمده مرگ‌ستایی در این اشعار رهایی از تعلقات دنیوی، شهادت‌طلبی، تسلیم در برابر مرگ، رهایی از اندوه و مشکلات زندگی، و بیهوده انگاشتن زندگی است.

در شعر تمامی شاعران مذکور ستایش و تقدیس مرگ بواسطه جان دادن در راه آرمانهای آزادیخواهانه وجود دارد. میتوان گفت نقطه اشتراک تمامی شاعران در پرداخت به مسئله مرگ، همین امر است. با توجه به اینکه تمامی ایشان در مبارزات دوران پهلوی یا پس از انقلاب اسلامی (قیصر امین‌پور) دارای دغدغه بوده و گاه خود نیز از این مبارزان بشمار میرفتند (فریدون توللی)، این مسئله طبیعی و قابل انتظار بشمار میرود.

همچنین علت اصلی ارائه چهره منفی از مرگ در این اشعار، هراس از آن و حسرت بر ناپایداری زندگی است. دیگر اینکه بیشترین پیوند میان عشق و مرگ در آثار شهریار، نصرت رحمانی، نادرپور و منزوی وجود دارد که درین میان منزوی سرآمد است. در نظر او زندگی بدون عشق معنایی ندارد و کسی که عاشق نیست، در واقع مرده است. بیشترین تجلی مرگ در قامت شهادت نیز در شعر قیصر امین‌پور دیده میشود. او که خود یکی از رزمندگان دفاع مقدس بوده، بویژه در دوره نخست شاعری، تقریباً هر جا که از مرگ سخن گفته، آن را با مفهوم شهادت پیوند زده است. همچنین بیشترین نگرش مایوسانه راجع به زندگی و مرگ‌طلبی بر اثر ناامیدی و خستگی در اشعار توللی مشهود است، تا جایی که وی را شاعر «پیشوای مرگ» نام داده‌اند.

بنابراین با توجه به یافته‌های تحقیق میتوان گفت در اشعار این شاعران هر کجا که مرگ چهره‌ای مثبت داشته و مورد ستایش قرار گرفته است، با مفهوم مقدس شهادت پیوند خورده است و یا اینکه دلایلی معنوی و مذهبی مانند ترک تعلقات دنیوی در کار بوده است. بخشی از این چهره مثبت نیز در نگاه این شاعران بویژه توللی و رحمانی، به دلیل بیهوده و فاقد ارزش انگاشتن زندگی و آن را بمثابة راهی برای رهایی از انبوه مشکلات روزگار دانستن است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور استخراج شده است. سرکار خانم دکتر بتول فخراسلام راهنمایی این رساله را بر عهده داشته و در تصحیح مقاله و کمک در نگارش آن را تا ۵۰ درصد نقش داشته‌اند. سرکار خانم فهیمه مشایخ کندیسکلا به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی و دستیابی به نتیجه تحقیق ۲۰ درصد نقش داشته‌اند. آقای دکتر مهدی نوروز ۱۵ درصد و آقای دکتر اکبر شعبانی نیز با کمک در نگارش آن، نقش مشاوران این پژوهش را ۱۵ درصد ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر چهار پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

بدینوسیله از حمایت عاطفی همسر عزیزم؛ جناب آقای دکتر رضابخشی که در انجام این مقاله مرا یاری نمودند، تقدیر و تشکر مینمایم.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Aminpoor, Gh. (۲۰۱۱). Complete package in the poems. Seventh print. Tehran: Morvarid.
- Babachahi, A. (۲۰۰۱). This call to fall in love. (Feridon tavallaly life and poem). Tehran: Sales, P.۱۶۴.
- Godvin, D. (۱۹۹۳). Fobi. Tehran: Roshd, PP.۱۰-۲۱.
- Hesampoor, S. Navavi, S. Hossani, A. (۲۰۱۵). Death and mortality in the Akhavansales, Shamloo and Forogh farahzad poetry. *Journal of lyrical literature Researches*. ۱۳ (۲۴), pp.۷۷-۹۶.
- Ja'fari, M. (۱۹۹۹). Romantism movement in the Europe. Tehran: The publication of Markaz, P.۱۶۰.
- Kashani, A. (۲۰۰۹). A pause in the poem, idea, conception of shamloo. Tehran: Golshan raz, P.۲۷۵.
- Kasraei, S. (۲۰۰۸). Poems package (from Ava to Havaye Aftab). Third print. Tehran. Negah.
- Kazami, R. (۲۰۰۹). Silvery apple of Moon (The odes criticism Hossain Monzavi). Tehran. Morvarid, P.۱۷۰.
- Monzavi, H. (۲۰۱۰). The odes package of Monzavi (for effort Mohammadifathi). Tehran: Negah.
- Nader poor, N. (۲۰۰۳). Poems package. Secondprint. Tehran: Negah.
- Rahmani, N. (۲۰۱۰). Poems package. Third print. Tehran: Negah.

- Salajagha, P. (۲۰۱۱). *Amirzadeah kashiha* (contemporary poetry criticism). Third print. Tehran: Morvarid, pp. ۶۵۷-۶۶۲.
- Sha'bani, A. (۱۹۹۱). *FeridonTavallali calendar*. Ayandeh. The seventeenth year. Number ۱-۴. pp. ۲۷۳-۲۷۸.
- Shafieiikadkani, M, R. (۱۹۹۷). *A mirror for voices* (poem notebook seven). Tehran: sokhan.
- Shafieiikadkani, M, R. (۱۹۹۷). *The second millennium a deer mountain* (poem notebook five). Tehran: Sokhan.
- Shahyar, M.H. (۲۰۱۲). *Divan* (Poems package). Two volume. The fiftieth print. Tehran: Negah.
- Shamisa, S. (۲۰۱۱). *Literary school*. Tehran: ghatreh, P. ۱۹۱.
- Shamloo, A. (۲۰۱۳). *Work package, One notebook, Poems*. Eleventh print. Tehran: Negah.
- Tavallali, F. (۱۹۵۴). *Raha poem package*. Tehran: Amir kabir.
- Tavallali, F. (۱۹۹۰). *Nafeh poem package*. Tehran: Pazhang.
- Tavallali, F. (۱۹۹۱). *Shagarf poem package*. Tahran: javidan.
- Zarinkoob, H. (۱۹۷۹). *Persian New poem landscape*. Tehran: Toss, p. ۹۵.

فهرست منابع فارسی

- قرآن کریم (آل عمران/۱۶۹).
- آیینهای برای صداها (هفت دفتر شعر). شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶) تهران: سخن.
- امیرزاده کاشیها (نقد شعر معاصر). سلاجقه، پروین. (۱۳۹۰) چاپ سوم، تهران: مروارید.
- این بانگ دلاویز، (زندگی و شعر فریدون توللی)، باباچاهی، علی. (۱۳۸۰). تهران: ثالث.
- چشم‌انداز شعر نو فارسی. زرین کوب، حمید. (۱۳۵۸) تهران: توس.
- درنگی در هستی‌شناسی شعر، اندیشه و بینش شاملو. شریعت کاشانی، علی (۱۳۸۸) تهران: گلشن راز.
- دیوان (مجموعه اشعار). شهریار، محمدحسین. (۱۳۹۱). ۲ جلد. چاپ پنجاهم، تهران: نگاه.
- سالشمار فریدون توللی. شعبانی، احمد. (۱۳۷۰). آئینه. سال ۱۷، شماره ۱-۴، صص ۲۷۳-۲۷۸.
- سیب نقره‌ای ماه (نقد غزلیهای حسین منزوی). کاظمی، روح‌الله. (۱۳۸۸). تهران: مروارید.
- سیر رمانتیسیم در اروپا. جعفری، مسعود، (۱۳۷۸) تهران: نشر مرکز.
- فوبی. گودوین، داندل. (۱۳۷۲). ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، تهران: رشد.
- مجموعه اشعار (از آوا تا هوای آفتاب). کسرائی، سیاوش. (۱۳۸۷). چاپ سوم، تهران: نگاه.
- مجموعه اشعار. رحمانی، نصرت. (۱۳۸۹) چاپ سوم، تهران: نگاه.
- مجموعه اشعار. نادرپور، نادر. (۱۳۸۲). چاپ دوم، تهران: نگاه.
- مجموعه آثار، دفتر یکم، شعرها. شاملو، احمد (۱۳۹۲) چاپ یازدهم، تهران: نگاه.
- مجموعه شعر رها، توللی، فریدون. (۱۳۳۳). تهران: امیرکبیر.
- مجموعه شعر شگرف. توللی، فریدون. (۱۳۷۰) تهران: جاویدان.
- مجموعه شعر نافه. توللی، فریدون. (۱۳۶۹). تهران: پاژنگ.
- مجموعه غزلیات منزوی (به کوشش محمد فتحی). منزوی، حسین. (۱۳۸۹). تهران: نگاه.
- مجموعه کامل اشعار، امین‌پور، قیصر. (۱۳۹۰). چاپ هفتم، تهران: مروارید.
- مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد. حسام‌پور، سعید. نبوی، سمیه. حسینی، اعظم (۱۳۹۴)
- پژوهشنامه ادب غنایی، (۲۴) ۱۳، صص ۷۷-۹۶.

مکتبهای ادبی. شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). تهران: قطره.

هزاره دوم آهوی کوهی (پنج دفتر شعر). شفیع‌ی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). تهران: سخن.

معرفی نویسندگان

فهیمة مشایخ کندسکلا: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

(Email: F_Mashaykh7894@yahoo.com)

بتول فخراسلام: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: Bt_Fam12688@yahoo.com)

مهدی نوروز: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

(Email: Mahdinovrooz@yahoo.com)

اکبر شعبانی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

(Email: Shabany_akbar@yahoo.com)

COPYRIGHTS

© ۲۰۲۱ The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Fahimeh Mashayekh Kandeskola: PhD student in Persian Language and Literature, Neishabour Branch, Islamic Azad University, Neishabour, Iran

(Email: F_Mashaykh7894@yahoo.com)

Batool Fakhreslam: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neishabour Branch, Islamic Azad University, Neishabour, Iran.

(Email: Bt_Fam12688@yahoo.com : Responsible author)

Mehdi Norouz: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neishabour Branch, Islamic Azad University, Neishabour, Iran.

(Email: Mahdinovrooz@yahoo.com)

Akbar Shabani: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neishabour Branch, Islamic Azad University, Neishabour, Iran.

(Email: Shabany_akbar@yahoo.com)